



## جنگ در خاورمیانه، جنگ ما نیست!

در ۷ مرداد دستگاه قضایی جمهوری اسلامی با آغاز موج جدیدی از اعدام ها که فقط در یک روز ۲۲ جوان را در زندان قزل حصار به دار کشید، به استقبال ریاست جمهوری مسعود پزشکیان رفت و در نهم مرداد، اسرائیل ریاست جمهوری مسعود پزشکیان را با ترور اسماعیل هنیه در تهران خوشامد گفت.

ترور رهبر حماس در تهران توسط موساد، بر طبل جنگ کوفتن خامنه ای برای باز گرداندن آبروی ریخته و یاوه های حسن نصرالله در مورد «ناموس» برباد رفته ایران به علت این ترور، باید هر انسان شرافتمندی را به این نتیجه برساند که سلطه این جمع مافیایی آدمکش بر سرنوشت مردم خاورمیانه را نباید تحمل کرد. اوضاع هرچه روشن تر نشان می دهد که نه فقط جمهوری اسلامی بلکه امپریالیسم آمریکا (و پادگان نظامی اش اسرائیل) دشمنان آشتی ناپذیر مردم در ایران و تمام خاورمیانه هستند. جمهوری اسلامی و اسرائیل، در عین حال که با یکدیگر ضدیت می ورزند اما اساساً ماهیتی یکسان دارند.

پس از ترور هنیه در تهران و اعلام جمهوری اسلامی که با حمله به اسرائیل تلافی خواهد کرد، رسانه های خبری داخل و خارج، کارشناس و تحلیلگر ردیف کردند تا مردم را در دایره تنگ گمانه زنی بر سر حرکات طرفین و پیش بینی فردها، سرگردان کنند. چیزی که پیشیزی به درک آن چه دارد می شود و چرا می شود کمک نمی کند.

فقط با تحلیل علمی از اوضاع جهانی که تعیین کننده وضعیت کلی و تمامی رخدادهای مهم سیاسی و اقتصادی و نظامی است، می توان فهمید که چه دارد می شود و منافع بلند مدت و کوتاه مدت اکثریت توده های مردم در ایران و خاورمیانه و تمام جهان در انتخاب چه راهی است. چند نکته را در مورد اوضاع ایران، منطقه و جهان و روندهای احتمالی، ضرورت ها، نیروهای محرکه و قوایی که در کارند و اوضاع را شکل می دهند می توان گفت:

۱- شاکله ساختارها و نهادهای حاکم بر جهان و در مناطق مهم دنیا و بسیاری از کشورها، از جمله در کشور با ثباتی مانند آمریکا در حال از هم گسیختن است. غیر منتظره های فراوانی در دل اوضاع کنونی جهان خوابیده است. جهان یک دوران گره گاهی را از سر می گذراند که نتایجش چیزی خواهد بود که تاریخ جامعه بشری تا کنون تجربه نکرده است. این می تواند آینده ای بسیار وحشتناک باشد که شامل از بین رفتن صدها میلیون نفر در نتیجه گسترش جنگ ها و حتا انقراض نسل بشر در نتیجه یک جنگ هسته ای باشد یا بلند شدن امواج انقلاب های کمونیستی که جهان را از روی ریلی که امروز روی آن قرار گرفته خارج کند و مسیر دیگری را باز کند که برای همیشه از شر سیستم سرمایه داری و نتایج مصیب بار دائمی اش برای اکثریت بشریت و کره زمین خلاص کند.

در قرن گذشته نیز جهان گره گاه مشابهی را تجربه کرد: جنگ اول جهانی و جنگ دوم جهانی. پیروزی دو انقلاب کمونیستی و استقرار جمهوری های سوسیالیستی (در جنگ اول، با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه و در جنگ دوم با انقلاب اکتبر ۱۹۴۹ در چین) که از درون ویرانی و کشتار این دو جنگ سر بلند کردند، به طرز تعیین کننده ای بر دینامیک های ویرانگر سیستم سرمایه داری امپریالیستی حد زدند— هرچند که در نهایت خودشان عقب گرد کرده و با احیای سرمایه داری، تبدیل به بخشی از جهان ستم و استثمار سرمایه داری و دینامیک های ویرانگر آن شدند. این بار هم باید با انقلاب های کمونیستی با روند وحشتناک اوضاع مقابله کرد. در این مقابله شانس پیروزی هست اما فقط در صورتی که بر مبنای کمونیسم نوین اوضاع و پیچیدگی های آن را تحلیل کنیم و هدفمند عمل کنیم. کمونیسم نوین، مارکسیسم تکامل یافته است که باب آواکیان با بررسی علمی تجارب آن دو انقلاب کمونیستی و تحلیل از تغییرات مهم در جهان سرمایه داری امپریالیستی و آموخته های بشر از آن زمان تا کنون، آن را سنتز کرده و از درون آن طرح بدیع و نقشه ای امکان پذیر را تکامل داده که با آن بتوانیم تونلی را در مقابل دنیا باز کنیم که بشریت را به فصل دیگری از جامعه بشری که کمونیسم در جهان است، پرتاب کند. نسلی که اکنون زندگی می کند چنین وظیفه تاریخی جهانی را که بسیار ماتریالیستی و زمینی است بر دوش دارد و نباید به چیزی کمتر از آن تن دهد، اگر نمی خواهد وحشت امروز که بشریت را در هر چهار سوی جهان محاصره کرده، بشریت را وارد تونل وحشت خوفناک تری کند.

۲- آن چه در اعماق، وضع موجود را بر هم می زند تشدید تضاد عصر سرمایه داری است که به شکل رقابت های ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک میان قدرت های بزرگ و هسته ای امپریالیست و متحدان منطقه ای آنها تبارز می یابد. جنگ غزه می تواند به تمام خاورمیانه گسترش بیابد، زیرا بر خلاف جنگ های قبلی اسرائیل در غزه بر بستر چنین اوضاعی که ابعاد جهانگیر و تاریخی دارد، رخ می دهد. جنگ اوکراین، برخلاف جنگ ناتو علیه یوگسلاوی سابق (مارس تا ژوئن ۱۹۹۹) می تواند به جنگ قاره ای گسترش یابد. انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا در چند ماه آینده، می تواند به جای «انتقال مسالمت آمیز» قدرت به جنگ داخلی منتهی شود. تداخل همه این تضادها می تواند اوضاعی را به وجود آورد که به سختی می توان تصور کرد. تمام دنیا به یکدیگر متصل است. انفجار در یک نقطه بر دیگر نقاط تاثیرات ماندگار گذاشته و بخشی از دینامیک هایش می شود. به طور مثال، رقابت های امپریالیستی بزرگ (یک طرف آمریکا و ناتو و در طرف دیگر چین و روسیه) در حال پاره پاره کردن هیئت حاکمه جمهوری اسلامی ایران است. بسیاری از رخدادهای مهم که در خارج از مرزهای کشور رخ می دهند، می توانند به شکل گیری اوضاع انقلابی کمک کنند، اما به شرطی که قطب انقلاب کمونیستی به شکل افق، برنامه، نقشه و نیروی سازمان یافته وجود داشته باشد-- هر چند کوچک اما با حد نصابی که بتواند بر صحنه سیاسی و حرکت مردم تاثیر بگذارد.

۳- گذار به نظم جدید در کار نیست. بر خلاف توهم پراکنی های خامنه ای و پادوهای تحلیلگر سیاست خارجی اش، نظم جدیدی در حال عروج نیست. نظم کهنه در حال فروریختن است اما نظم جدیدی در حال شکل گیری نیست. ایجاد نظم جدید جهانی ضرورت عینی برای همه قدرت های امپریالیستی شده است و همه آنها فشار این ضرورت را حس کرده و زیر این فشار حرکت می کنند، اما حصول به آن هرگز نمی تواند مسالمت آمیز باشد و ماریپیچی از جنایت ها و ویرانگری های بزرگ را طی خواهد کرد. سیاست خارجی یا داخلی پزشکبان/خامنه ای هر آن چه باشد، همراه با «وفاق ملی» (یعنی حل نزاع های خصمانه میان مراکز قدرت اصلی در جمهوری اسلامی) باشد یا نباشد، تاثیری در این روند نخواهد داشت. زیرا این وضع، محصول بحران جهانی در نظام سرمایه داری-امپریالیستی است که جمهوری اسلامی در شبکه تار عنکبوتی آن قرار دارد. جمهوری اسلامی مفلوک بالاجبار به درون گرداب نزاع قدرت های بزرگ کشیده خواهد شد. نیروی فشار وابستگی مالی و اقتصادی به جهان امپریالیستی و همچنین نیاز به این که یک پای جنگ های ارتجاعی در خاورمیانه باشد، جمهوری اسلامی را هر چه عمیق تر در این گرداب فرو می برد.

۴- آمریکا به شدت از اسرائیل دفاع کرده و هم زمان نمی خواهد وارد جنگی در خاورمیانه شود. اما نه به این علت که از کشتار مردم این منطقه و ویران کردن ایران می خواهد پرهیز کند. بلکه نگران است که اگر وارد گرداب جنگ دیگری در خاورمیانه شود، نتواند با امپریالیست های رقیب اش به ویژه با چین در منطقه آسیا-اقیانوسیه رقابت کند. مراکز مهمی در هیئت حاکمه آمریکا معتقدند هرگونه گسترش جنگ در خاورمیانه فضا را برای رشد قدرت چین در آسیا و اروپا و آفریقا فراهم می کند. اینها تضادهای چندلایه ای است که آمریکا با آن مواجه است و اختلاف نظرهای درون هیئت حاکمه آمریکا مربوط به آن است که «ضرورت» های مقابل امپریالیسم آمریکا را چگونه می بینند و چگونه به آن ها جواب می دهند.

۵- جمهوری اسلامی به هر طرف بچرخد، خواه با چین و روسیه «محور مقاومت» تشکیل دهد یا منجی خود را در وجود آمریکا و اروپا جستجو کند، ضرورت جامعه ما سرنگون کردن جمهوری اسلامی و هر ترکیب بندی جدید از مرتجعین است که ممکن است در بطن تحولات جهانی بر جامعه ما تحمیل شود. اگر جنگی میان جمهوری اسلامی و اسرائیل/آمریکا در بگیرد، مطمئناً تخریب و رنج های بزرگ به بار می آورد. اما ما کنترل کننده سرچشمه های تولید این جنگ ها نیستیم. بنابراین هنگامی که تضادهای میان دشمنان شدت می گیرد، باید از درهم ریختگی اوضاع برای باز کردن مسیر انقلاب استفاده کنیم. اوضاع کنونی، نه تنها سرنگون کردن این رژیم را ممکن تر می کند، بلکه آن را تبدیل به وظیفه ای اخلاقی در قبال حیات مردم ایران و تمام خاورمیانه می کند و به قطع یقین چنین انقلابی امواج تکان دهنده و امید بخشی را به سراسر خاورمیانه و جهان خواهد فرستاد.

ما کمونیست های انقلابی باید تصویر کامل اوضاع و معضلات حاکم بر جهان را مقابل توده های مردم بگذاریم، راه حل استراتژیک را تشریح کنیم، موانع عظیمی را که در مقابل تحقق این راه حل هست را صادقانه طرح کنیم و تاکید کنیم که این موانع و مشکلات فقط از طریق فعالیت آگاهانه و سازمان یافته هزاران و ده ها هزار تن از آن ها تحت رهبری خط این حزب و برنامه آن، ممکن است. تبلیغ و ترویج اسناد استراتژیک حزب بخش تعیین کننده از این فعالیت است: برنامه و مانیفست انقلاب کمونیستی در ایران؛ پیش نویس قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران؛ استراتژی راه انقلاب در ایران.

در حال حاضر، به طور فوری و با نگاه به هدف، نیاز داریم مبارزه علیه زندان و اعدام و تداوم مقاومت زنان علیه نیروی سرکوب و ضدیت با جنگ های جمهوری اسلامی در خاورمیانه را در پیشاپیش کلیه مقاومت ها و مبارزات دیگر -- علیه فقر و بیکار سازی مردم، علیه نابودی محیط زیست، علیه ستم ملی، علیه دخالت دین در زندگی مردم، علیه سرکوب آزادی بیان و روشنفکران ادبی و هنری -- پیش ببریم.

اگر واقعیت اوضاع جهان و تاثیراتش بر ایران و این که از درون این اوضاع چطور می توان مسیر انقلاب کمونیستی را باز کرد، به طور ماتریالیستی دیالکتیکی درک کنیم، هم مانع از انفعال نیروهای انقلابی کمونیست در این اوضاع متلاطم خواهیم شد و هم توده های مردم را آگاه خواهیم کرد که خود را تسلیم قضا و قدر نکنند. اوضاع سخت است اما فرصت های بسیار برای تغییر بنیادین جامعه و جهان در بطن آن هست!

## مبارزه برای لغو مجازات اعدام یک ضرورت عاجل است

سمیه کارگر

دستگاه کشتار جمهوری اسلامی بعد از انتخابات ریاست جمهوری با شتاب بیشتری دست به کار اعدام و قتل مردم شده است. با اعدام ۲۹ نفر فقط در یک روز در دو زندان کرج تعداد اعدام شدگان در یک ماه پس از انتخابات به ۸۷ نفر رسید. در میان آنان حداقل ۵ نفر مهاجر افغانستانی هستند. حکم اعدام به اتهام بغی شش زندانی زندان وکیل آباد مشهد در مرداد ماه توسط دیوان عالی کشور تایید شد. زنان زندانی مبارز با اتهام بغی در خطر اعدام قرار دارند. زندان ها پر است از زندانیانی که هزاران نفرشان در صف اعدام قرار دارند.

جمهوری اسلامی در هنگامه خطر تشدید جنگی گسترده و خانمان سوز در خاورمیانه و در زمانه نسل کشی مردم غزه توسط رژیم جنایت کار اسرائیل و در شرایط نکبت بار اقتصادی و اجتماعی در ایران و از بیم شورش محرومان، دست به کشتار روزانه زندانیان عادی زده است که از ستم دیده ترین و محروم ترین اقشار و مناطق ایران هستند. از صدور حکم اعدام برای زنان مبارز و اعدام مبارزین خیزش ژینا تا اعدام زندانیان عقیدتی کرد که حدود پانزده سال در زندان بودند و احکام سنگین اعدام برای هر گونه ابراز ناراضی و از کشتار و اعدام گسترده زندانیان جرایم عمومی تا شلیک مستقیم به کولبران و سوختبران بخشی از ماشین کشتار توده ای جمهوری اسلامی برای حفظ بقای خود است. جمهوری اسلامی با مشکلات متعدد داخلی و بین المللی مواجه است و به عنوان حاکمیتی که مشروعیتی در جامعه ندارد، مجبور است مدام سرکوب کند تا زنده بماند. مبارزه علیه این شرایط و خیز جامعه برای شکست دادن نظام در این زمینه بخش مهمی از مبارزه علیه کلیت جمهوری اسلامی است.

جمهوری اسلامی جان انسان هایی را می گیرد که از آن ها انسان زدایی کرده و «حق زیستن» برایشان قائل نیست. هم آن ها را در شرایط فلاکت بار معیشتی قرار می دهد که زمینه را برای بروز «جرم» فراهم می کند و هم جانشان را می گیرد.

نامه زندانیان قزل حصار کرج در آغاز «کارزار سه شنبه های نه به اعدام» و موضع گیری شان واقعیات مهمی در این باره دارد که باید از سوی جامعه درک شود و توسط روشنفکران و مبارزین انقلابی وضوح و تکامل بیاید و به نقشه راه یک مبارزه عادلانه و همه جانبه علیه جمهوری اسلامی و سرکوب و اعدام و زندان تبدیل شود: «ما جمعی از زندانیان زیر حکم اعدام از شما کمک می خواهیم، بعضی از ما بی گناه هستیم و بعضی دیگر در گذشته به خاطر بدبختی و گرفتاری مرتکب اشتباه و جرم شده ایم؛ اما همگی از دادگاه عادلانه محروم بوده و وکیل نداشته ایم. ما که روزگاری در شرایط فلاکت بار زندگی مان جرمی مرتکب شده ایم، هزار بار از کرده خود پشیمانیم، اما مستحق مرگ نیستیم و بالفطره خلافکار و مجرم به دنیا نیامده ایم.»

هیچ کس مستحق چنین زندگی و مرگی نیست، اما جمهوری اسلامی با اصل «النصر بالرب» و با تکیه بر قوانین منسوخ شرعی و قتل عام گسترده مردم سعی در کنترل اوضاع دارد. البته که شکست این سیاست بارها در جریان خیزش های مختلف و با مقاومت و مبارزه زندانیان از داخل زندان نشان داده شده است، اما این نظام چاره دیگری ندارد. و ما هم چاره دیگری نداریم جز سرنگون کردن انقلابی جمهوری اسلامی.

وضعیت زندانیان در صف اعدام، پنجره ای است به سوی دیدن و شناختن واقعیت جنایتکار جمهوری اسلامی و سیستم بزرگ تری که جمهوری اسلامی بخشی از آن است.

جان انسان ها در این سیستم جهانی، قابل خرید و فروش و حذف است. حتی اگر این تنها جنایت موجود در سیستم بود، همین برای سرنگون کردنش کافی بود. این فرایند به شکل های گوناگون در مشقت خانه های داکا و در میدان جنگ و در زندان ها از آمریکا گرفته تا ایران در جریان است.

سیستم سرمایه داری در اثر کارکرد خود فقط رقابت و جنگ و نابودی محیط زیست تولید نمی کند. یکی از جنبه های مهم ضرورت حرکت و بسط سرمایه، تبدیل کردن بخش عظیمی از انسان ها به «آشغال» و «مازاد» سیستم است. این کار را مدام و به شکل های گوناگون و در نقاط مختلف جهان انجام می دهد. از زندان های آمریکا با دو میلیون نفر زندانی تا کمپ های پناهندگی با میلیون ها نفر جمعیت تا خشونت خانگی و قتل ناموسی تا غرق شدن پناهندگان در دریا تا انسان هایی که روزانه در جنگ و با بمب و تسلیحات نظامی کشته می شوند. اما صدای کسی در نمی آید، چون به بخشی از «روند معمول» تبدیل شده و مردم به زندگی با آن عادت کرده اند. چرا؟ چون لازمه زندگی و پویایی سیستم است. این سیستم به طور مداوم انسان ها را از محل زیست و معیشت شان کنده و مانند تفاله به حاشیه شهرها پرتاب می کند. بخشی از این مردم فقیر و نابود شده در اثر خشم از این روند و در آگاه نبودن از چگونگی سوخت و ساز سیستم یا به بازوهای فاشیسم و جهاد تبدیل می شوند، یا به عنوان مجرم و اراذل و اوباش راهی زندان ها و پای چوبه های دار می شوند.

در سمت دیگر این افول انسان توسط سیستم، یک قشر مرفه و فربه شکل می گیرد با تفکرات انگلی و ایدئولوژی «اول من» و مسرور از نبودن در طیف «انسان های آشغال»! همین قشر انگلی به متحدین سیستم برای دفع خطر اراذل و اوباش تبدیل می شوند.

همچنین وضعیت زندان و اعدام در ایران مرتبط است با وضعیت زندانیان فلسطینی در اسرائیل و عادی سازی تجاوز و شکنجه و کشتار انسان ها و بالعکس. این دو از یکدیگر مشروعیت می گیرند و راه را برای یکدیگر باز می کنند تا دروازه های جدیدی در ارتقای سطح جنایت باز کنند. آن چه در قالب اعدام های گسترده در جمهوری اسلامی و چین می بینیم نه به خاطر دیکتاتور و «توتالیتر» بودن شان بلکه ضرورت و شکلی از بروز کارکرد

سیستم سرمایه داری در این نقاط است. این وضع به تمام دینامیک و کارکرد سرمایه داری ربط دارد و باید آن را از بین ببریم.

سیاست های جمهوری اسلامی طی دهه ها به کرخت شدن جامعه برای پاسخ دادن به چنین جنایتی منجر شده است. از عادت دادن مردم به تماشاچی اعدام در ملاعام بودن تا سرکوب و زندانی کردن فعالین حوزه لغو اعدام و از بین بردن امکان ایجاد نسل جدیدی از مبارزین در این عرصه تا همراه کردن بخشی از جامعه با خود و «دشمن سازی» از «مجرمین و اراذل و اوباش». اینها مواردی هستند که جامعه را به این وضعیت دچار کرده است. در حالی که این «مجرمین و اراذل و اوباش» اکثرا از تحتانی ترین و ستم دیده ترین و بی صداترین اقشار جامعه هستند و بخشی از همین جوانان که تحت فشارهای اجتماعی به «خلافکار» و «قاچاقچی» و «قاتل» تبدیل شده اند، همان «پارهنگانی» هستند که مقامات امنیتی نظام نسبت به شورش آنان هشدار می دهند و از آن می ترسند. بخشی از این جوانان در صورتی که امکان کسب آگاهی انقلابی داشته باشند، پتانسیل تبدیل شدن به رهاکنندگان بشریت را دارند. بسیاری از همین جوانان در زندان های شاهنشاهی توسط کمونیست ها، آگاه و جذب انقلاب شدند. این پتانسیل و امکان همچنان وجود دارد. بخشی از مبارزه برای این ستم دیده های بی صدا در داخل زندان و بر عهده زندانیان آگاه است. حمایت زندانیان سایر زندان ها از سه شنبه های نه به اعدام و تحصن و اعتراض زنان زندان اوین به صدور حکم اعدام شریفه محمدی و پخشان عزیزی و اعدام رضا رسایی و حمایت مردان زندان اوین از آنان، بخش هایی از این تلاش پیشگامانه و جسورانه است. اما باید تبدیل به صدایی بلند شده و فعالین خود را در بدنه اجتماع پیدا کند. بخش مهمی از این مبارزه نیز بر عهده مردم ناراضی در جامعه است. مطمئنا نارضایتی و مخالفت با اعدام در سطح جامعه وجود دارد و آتش زیر خاکستر است، اما اقدام در این باره متناسب با اضطرار و اهمیت و ظرفیت آن نیست. این آتش باید زبانه بکشد و برای نجات جان مردم، جمهوری اسلامی را به آتش بکشد.

ایدئولوژی مسموم «اول من» که این سیستم تولید می کند فقط معطوف به موفقیت به قیمت شکست دیگران نیست، بلکه به بی ارزش شدن جان انسان برای انسان هم منجر می شود. علیه این بی ارزشی جان باید طغیان کرد. این کار فقط وظیفه خانواده های زندانیان و اعدامی ها نیست. فعالیت های حقوق بشری علیه اعدام و زندان و سرکوب، اقداماتی قابل تقدیر و تلاش برای بیرون آمدن از تفکرات مسموم سیستم است. اما همه باید بدانند این مساله در چارچوب حقوق بشر و قوانین و ارزش های این سیستم حل نخواهد شد. ما همه نیروهای آگاه، هنرمندان، روشنفکران، فعالین جنبش های اجتماعی و همه انسان های آزاده و وجدان های آگاه و مردم دنیا و آنهایی که در دوره خیزش «زن، زندگی، آزادی» از آن دفاع کردند و الهام بخششان بود را فرا می خوانیم تا به حرکت «لغو اعدام را همگانی کنیم» بپیوندند و با انجام تظاهرات ها و اکسیون ها و تبلیغات علیه جنایات جمهوری اسلامی خواستار لغو اعدام شوند. باید با روش های گوناگون فضایی ساخت که هر کس متناسب با توانش دست به کار شود و کاری انجام دهد. جدا از بیانیه ها و اطلاعیه های روشنگرانه در مخالفت با اعدام که اهمیتی حیاتی دارد، در خارج از کشور با برگزاری آکسیون ها و میتینگ ها، اشغال دفاتر خبرگزاری ها، برگزاری کنسرت های موسیقی و دعوت از هنرمندان معروف جهانی و اعتصاب غذا و هر شکل دیگری که لازم است، باید جمهوری اسلامی را به عقب راند و مانع از اعدام بسیاری از زندانیان شد که از محروم ترین ها هستند و در راهروهای مرگ، شب را به روز می رسانند.

فراخوان زنان زندان اوین و بیانیه بیست و یک تشکل دانشجویی تلاشی در این زمینه بود اما آن طور که باید به حرکت گسترده اعتراضی و ایجاد اهرم فشار مردمی بر جمهوری اسلامی تبدیل نشد. مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و سیستم امپریالیسمی که هیولایی مانند جمهوری اسلامی از دل آن بیرون می آید را باید با مبارزه سیاسی به شکل کنکرت جلو برد. وقتی چیستی و چرایی کارکرد این سیستم فهمیده شود، آن گاه می توان پرچم مبارزه با آن را به طور موثری بلند کرد. وقتی دینامیک ها را بتوان دید و شناخت، آن گاه مبارزه کنکرت سیاسی دارای پایه های مادی علمی و اخلاقی و فلسفی می شود. فعالین و دغدغه مندان حوزه های مختلف باید ضرورت تبدیل شدن به فعالین مبارزه علیه اعدام و زندان و سرکوب و اهمیت آن را در مقابل خود ببینند و به آن پاسخ دهند.

کارزار سه شنبه های نه به اعدام در پیام ۱۳ آگوست خود اعلام کرد: «ما اعضای این کارزار کماکان از همه وجدان های بیدار در داخل و خارج از کشور در کمال فروتنی می خواهیم پیش از آنکه دستگاه سرکوب استبداد دینی حاکم بر ایران بار دیگر صدها و هزارها زندانی عمومی و سیاسی و... را در سالن های اعدام زندان های قزلحصار، کرج، ارومیه، زاهدان، مشهد و ده ها زندان دیگر کشور با "سبوعیت" حلق آویز کند با همه توان علیه اعدام به پاخواسته و از کارزار "سه شنبه های نه به اعدام" به هر شکل ممکن حمایت کنند.»

به راه انداختن یک جنبش قوی ضد مجازات اعدام نه فقط حکومت را به عقب می راند بلکه افکار توده های مردم را عوض می کند. عوض کردن افکار مردم نوید بخش جامعه آینده ای خواهد بود که باید به گونه ای بنیادا متفاوت با مشکلات برخورد کرد.

این مبارزه را باید در چارچوبی خارج از سیستم پیش برد تا تبدیل به مبارزه ای شود که راه را به رهایی همه مردم ایران و جهان به شکل یک انقلاب سوسیالیستی با هدف استقرار کمونیسم در جهان باز کند. و پشتوانه ای شود برای هم زمان جنگیدن با دشمن و عقب راندنش و تغییر در تفکر مردم برای گسست از وابستگی فکری و ایدئولوژیک به این نظام و دستیابی به روشی علمی برای دیدن و تحلیل کردن واقعیت و باز کردن راه برای سرنگون کردن جمهوری اسلامی. مبارزه باید به گونه ای باشد که مردم آموزش ببینند چگونه فکر کنند، چگونه مبارزه کنند و چگونه در فردای جامعه سوسیالیستی به صاحبان و اداره کنندگان جامعه تبدیل شوند. جامعه ای که همان طور که در پیش نویس قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین در ایران آمده است، نه تنها در آن ادغام دین و دولت و دادگاه های تشریفاتی و سانسور و سرکوب مخالفان و روشنفکران وجود ندارد، بلکه نهادها و ساز و کارهایی برای دفاع از مردم حتی در مقابل دولت سوسیالیستی وجود خواهد داشت.

## واقعیت کمونیسم چیست؟

در این شماره به جای ادامه بحث در مورد اثر باب آواکیان، «گشایش تاریخی مارکس و گشایش بیشتر با کمونیسم نوین» که از شماره پیش آغاز شد، گزیده ای از کتاب «علم و انقلاب» که در قالب مصاحبه با آردی اسکای بریک، دانشمند بیولوژی و از پیروان کمونیسم نوین باب آواکیان است را منتشر می کنیم. موضوع کتاب که کل آن در سایت حزب کمونیست ایران (م.ل.م) هست، درباره اهمیت علم و به کار بست آن در بررسی جامعه؛ سنتز نوین کمونیسم و رهبری باب آواکیان می باشد.

### یک کاشف، یک متفکر انتقادی، پیرو باب آواکیان: فهم جهان و تغییر دادن آن در جهت منافع بشریت

بعضی وقت ها مردم می پرسند چه جور آدم هایی با باب آواکیان کار می کنند یا تحت رهبری او هستند. ... جواب من اینست: اطرافتان را نگاه کنید، ترکیب متنوع و تحسین انگیزی از افراد با وجدان خلاق خواهید دید که سوابق، مهارت ها و شخصیت های بسیار متفاوتی دارند. درباره خودم بگویم که من همیشه یک متفکر انتقادی<sup>۱</sup> بوده ام و جور دیگری نمی توانم باشم. مطمئنم که همیشه یک فرد کنجکاو در مورد همه چیز، چه در مورد جهان طبیعت یا جامعه بشری، باقی خواهم ماند. تنوع و پیچیدگی های دنیای طبیعی و جامعه بشری، هم من را به چالش می کشد و هم زنده و استوارم نگه می دارد. فکر می کنم ته قلبم یک کاشف هستم. کشف نادانسته ها، کشف چیزهایی که تا حالا درک نشده اند، کشف زمینه های بکر؛ به نظر من تا حد زیادی این چیزی است که به زندگی ارزش ادامه دادن می دهد.

در عین حال دلم نمی خواهد، صرفاً دنیا را بفهمم. می خواهم به تغییر آن در جهت بهتر و منافع کل بشر کمک کنم. اینجاست که سنتز نوین باب آواکیان وارد زندگی من می شود. چون به خاطر سنتز نوین کمونیسم و به ویژه به صورتی که در کاربرد روش ها و رویکردهای علمی توسط او فشرده شده است، در طول سال ها درک بسیار عمیق تری به دست آورده ام: در مورد پیچیدگی های فرایند انقلابی در جامعه و همچنین فرصت های واقعی برای تغییر انقلابی آن، این که چگونه می توان این کار را عملی کرد و چگونه می توان پیروز شد؛ چطور در عمل می توان جامعه ای ایجاد کرد که ارزش زندگی کردن داشته باشد.

اگر سنتز نوین کمونیسم نبود، احتمالاً تا حال از مبارزه دلسرد شده بودم. من در کارم روی موضوع ستم بر زن، در زمینه فراگیر کردن علم دگرگشت و غیره سعی کرده ام خدماتی کنم، دائماً از شناخت شناسی و روش شناسی سنتز نوین یاد گرفته ام و کوشش کرده ام آن ها را در کارم به کار بگیرم و فکر می کنم خوب به کار گرفته ام. فکر می کنم در تمام عمر حرفه ای ام این امر مشهود بوده که من بسیار متعهد به اشاعه درک پایه ای علمی و روش علمی در میان گروه های هر چه وسیع تری از مردم هستم؛ متعهد به آن هستم که به شمار روزافزونی از توده ها، از جمله ستم دیده ترین اقشار جامعه که از کمترین آموزش رسمی بهره مند شده اند، کمک کنم تا به نوبه خود وارد فرایند علمی بشوند. همچنین متعهدم، تمامی آموزشی را که دیده ام و تمامی تجربیات اندوخته زندگیم را صرف آن کنم که رویکرد دقیق علمی منسجم تر را به هر گوشه و هر بخشی از جنبشی برای انقلاب ببرم و آن را در خدمت به باز کردن و ساختن راهی که به یک جامعه نوین، یک گذار سوسیالیستی که به هدف کمونیسم ختم می شود به کار بگیرم. سنتز نوین باب آواکیان و کل روش و رویکردی که به روشن ترین وجه خصلت و فشرده سنتز نوین است، الهام بخش من بوده و در طول سالیان دراز، در جهت های بسیار و به طرق مثبت بسیار زیاد، کار من را به چالش کشیده است.

باز هم می خواهم بیش از هر چیز بر **رویکرد و روشی** که در سنتز نوین کمونیسم فشرده شده است تأکید کنم، به ویژه در ابعاد شناخت شناسانه اش: یعنی جستجوی دقیق الگوهایی که ماهیت واقعیت را همان طوری که هست، پدیدار می کنند، بی توجه به این که چقدر این کشفیات غیرمنتظره یا ناراحت کننده باشند. و همچنین، این درک علمی که همیشه تضادهایی که درون هر پدیده یا پروسه هستند، پایه مادی تغییر آن می باشند. بنابراین، کشف خواهید کرد که پایه مادی برای تغییر بنیادین و انقلابی جامعه و دنیا در درجه اول **درست در درون گروهی انگشت شمار از تضادهای بنیادین که کلیدی هستند**، قرار دارد. آن تضادهایی که هسته زیربنایی و خصلت های تعیین کننده نظام حاکم را تشکیل می دهند. نظامی که امروز در دنیا حاکم است نظام سرمایه داری-امپریالیسم است.

... چیزی که از همه بیشتر برای من اهمیت دارد روش و رویکرد آواکیان و به ویژه گسست‌های فلسفی-روش‌شناسانه (متدولوژیک) او از تجربه قبلی جنبش کمونیستی است. باب از لحاظ قرار دادن کمونیسم بر پایه‌های علمی تر، جلوتر از قبلی‌ها رفته و حتا به درستی تشخیص داده است که کمونیسم به عنوان یک علم باید الزاما ابطال‌پذیر (falsifiable) باشد. بر خلاف مذهب، یک تئوری جامع و حقیقتا علمی باید باز باشد که از طریق مقایسه و مقابله اش با واقعیت جهان مادی، به طور مکرر به آزمون گذاشته شود؛ و پذیرای این خطر باشد که در نهایت رد و ابطال شود: البته فقط بر پایه شواهد مادی کنکرت که به صورت نظام مند و در یک بازه زمانی طولانی و از جهات مختلف جمع آوری شده‌اند. بر چنین مبنایی است که ما با اطمینان بسیار بالا می‌توانیم بگوییم که تئوری دگرگشت [فرگشت، تکامل] ابطال‌پذیر است (چرا که به عنوان یک تئوری علمی باید ابطال‌پذیر باشد) اما در ۱۵۰ سال گذشته و از زمان داروین تا کنون این تئوری هرگز ابطال نشده است. نیروهای مذهبی برای ابطال تئوری داروین سخت و پیوسته تلاش کرده‌اند. اما این تئوری مکررا تقویت و در طول زمان با شواهد بسیاری اعتبارش تایید شده است. به کمونیسم هم باید به عنوان یک علم نگاه کرد.

جوهر و اساس اصول کمونیسم و تحلیل‌های آن، پایه در دنیای مادی و کارکردهای واقعیت مادی دارد. این اصول و تحلیل‌ها مرتبا توسط کارکرد واقعیت مادی به چالش گرفته شده و آزمون می‌شوند. این تئوری مانند هر تئوری علمی دیگر «ابطال‌پذیر» است. اما، «ابطال‌پذیر» بودن به معنای آن نیست که بالاخره ابطال خواهد شد. «ابطال‌پذیر» بودن به این معنی است که کمونیسم نسبت به نقد و بازرسی همه جانبه خود باز است و پذیرای آن است تا به صورت مکرر در مقایسه با واقعیت مادی عینی آزمون شود.

به عنوان یک دانشمند و کسی که در علوم آموزش دیده این مسئله برای من فوق العاده مهم است که از هر نوع رویکرد «مذهبی» به کمونیسم دور شویم و واقعاً به آن به عنوان یک پروسه علمی نگاه کنیم. یعنی این که با واقعیت مادی همان‌طوری که هست روبه‌رو شده و با آن دست و پنجه نرم کنیم و مشتاق آن باشیم که خطاها و جهت‌گم‌کردگی‌های خودمان و خطاهای دیگران را چه در طول تاریخ و یا در دوره اخیر ببینیم.

تشخیص این اشتباهات و دیدن آن‌ها به عنوان بخشی از یک پروسه، کند و کاو در آن‌ها و آموختن از آن‌ها تا این که در انتهای این پروسه قادر باشیم امور را در سطح بهتری، در سطحی که هرچه بیشتر منطبق بر واقعیت است و بازتاب هرچه عمیق‌تر واقعیت مادی و کارکردهای آن است، پیش ببریم.

این نوع روش علمی به شدت در تضاد با انواع و اقسام اپیستمولوژی‌های پوپولیستی (شناخت‌شناسی‌های عوامگرایانه) است. پوپولیست‌ها تمایل دارند حقیقت را بر این مبنا تعریف کنند که چه تعداد آدم فکر می‌کنند چیزی حقیقت است، یا کدام بخش از توده‌های تحت ستم فکر می‌کنند چیزی حقیقت است. آواکیان سراغ این چیزها نمی‌رود. او سراغ شواهد را می‌گیرد و بر مبنای تحلیل عمیق شواهد حرکت می‌کند و به هر جا که این روش او را بکشاند، می‌رود؛ حتا اگر به معنای روبه‌رو شدن با خطاهایی باشد که پشت آدم را می‌لرزاند اما حقیقت دارند. این از شاخص‌های یک دانشمند خوب است. چنین روش و رویکردی است که بیشتر از هر چیز دیگر، وی را متمایز و برجسته می‌کند. ... اگر شما کسی هستید که به طور خودبه‌خودی و تحت تأثیر انواع احساسات موجود در جامعه یا تحت تأثیر تجربه خاص خودتان، به این سو و آنسو کشیده می‌شوید و دارید مقداری از ریل دقت علمی خارج می‌شوید و به عبارت دیگر، به نوعی دچار ذهنی‌گرایی می‌شوید، می‌توانید از الگوی آواکیان که نمونه خوبی در دقت علمی است یاد بگیرید.

آدرس‌های ما:

www.cpimlm.org

instagram: CPIMLM

twitter: CpimlmC

Telegram: @newcommunism

Facebook: cpimlm1380

## انقلاب شماره ۶۳: دشواری تاکتیکی انقلاب، امکان استراتژیک انقلاب<sup>۱</sup>

باب آواکیان



در پیام های رسانه اجتماعی و تعدادی از آثار دیگرم، این واقعیت را بررسی کرده ام که حزب جمهوری خواه فاشیست، به رهبری ماگا ترامپ دیوانه [ماگا، مخفف واژه احیای عظمت آمریکا است-- مترجم] در حالت تهاجمی است، اما دموکرات ها در حالت تدافعی هستند و به شدت به دنبال آن هستند که «روال عادی» ای را حفظ کنند که هیولای سیستم سرمایه داری-امپریالیستی شان در ۱۵۰ سال گذشته (از زمان بعد از جنگ داخلی در دهه ۱۸۶۰) حکومت کرده و انواع جنایات وحشتناک را به طور مستمر مرتکب شده است.

در اینجا یک حقیقت حیاتی مرتبط با این موضوع وجود دارد: «با توجه به ماهیت، اهداف و اقدامات فاشیست ها، امکان واقعی یک جنگ داخلی جدید وجود دارد.» اما این احتمال نیز وجود دارد که بخش «جریان اصلی» طبقه حاکم، که از نظر سیاسی توسط حزب دموکرات نمایندگی می شود، به سادگی تسلیم این فاشیسم شود و به فاشیست ها اجازه دهد تا در اجرای برنامه وحشت خود پیشروی کنند و مردم را خفه کند. و:

در جنگی داخلی یک طرفه، این فاشیست ها می توانند کسانی را که مورد نفرتشان هستند، از جمله سیاهان و سایر رنگین پوستان، «مهاجران غیرقانونی»، «زنان متفرعن» و کسانی که با «هنجارهای سنتی روابط جنسی و جنسیتی مطابقت ندارند» را سلاخی کنند.

در هر صورت، این یک واقعیت جدی مهلک است که فاشیست ها مصمم اند در صورت لزوم، هر کس و هر چیزی را در هر کجای جامعه که مانع اجرای اهداف وحشتناک آنها باشند را با خشونت درهم بشکنند.

بنیاد هریتیج یک سازمان دست راستی است که موتور پشت «نظریه» منحط و برنامه عملی این فاشیسم بوده است. در اینجا نقل قولی از کوین رابرتز، رئیس بنیاد هریتیج را می آورم که گفته: «ما در جریان انقلاب دوم آمریکا هستیم، که اگر چپ اجازه دهد، این انقلاب بدون خونریزی پیش خواهد رفت.»

واضح است که این یک تهدید جدی است که می گوید اگر «چپ» (که منظورش حزب دموکرات و متحدین یا پیروان آن است) اجازه ندهد که این به اصطلاح «انقلاب» پیش برود، فاشیست ها از ابزارهای خونین برای پیشبرد آن استفاده خواهند کرد. همانطور که در «آینده حقیقتا وحشتناک یا حقیقتا رهایی بخش» گفتیم:

<sup>1</sup> BOB AVAKIAN

:REVOLUTION #63

Tactical Difficulty, Strategic Possibility for Revolution, 21 July 2024

تعداد فزاینده ای از مردم فاشیست-محور در این کشور آماده استفاده از خشونت در تعقیب تصورات منحط شان در مورد «احیای عظمت آمریکا» هستند و اگر رهبری حزب جمهوری خواه نتواند از طریق انتخابات به قدرت برسد، آماده است تا به این اقدام متوسل شود. مقامات منتخب جمهوری خواه، از جمله اعضای کنگره، پیشاپیش در حال دامن زدن به احساساتِ توسل به چنین خشونت‌هایی هستند و از اوباش فاشیستی که دست به چنین خشونت‌هایی زده اند، حمایت می‌کنند.

حقیقت این است: هدف این فاشیست‌ها واقعاً دست زدن به هیچ نوع انقلابی نیست. بلکه دست زدن به یک نوع ضد انقلاب است که هدفش، احیای انتقام جویانه یک رشته روابط آشکارا ستمگرانه است که در گذشته مردم در جستجوی یک جامعه عادلانه تر علیه آن‌ها جنگیده اند.

در زیر به مشاهدات هوبرت لاک، متخصص الهیات توجه کنید که بینش مهمی در مورد آنچه در حال وقوع است ارائه می‌دهد. لاک نیز تأکید می‌کند که نیروی محرکه در این فاشیسم، فاشیست‌های مسیحی بنیادگرای دست راستی هستند. او به «انقلاب نژادی به تاخیر افتاده» اشاره می‌کند. یعنی، به مبارزه علیه ستمگری نژادی که پس از جنگ جهانی دوم راه افتاد و «قرن‌ها فرهنگ و سنت را به ویژه در جنوب و ژگون کرد.» او همچنین خاطرنشان می‌کند که چگونه مخالفت گسترده با جنگ ویتنام، در نیمه دوم دهه ۱۹۶۰ و نیمه اول دهه ۱۹۷۰، «پایه‌های میهن پرستی سنتی/ متعارف را در زندگی آمریکایی متزلزل کرد.» و چگونه یک «انقلاب جنسی» ... «دیدگاه‌های عمیقاً ریشه دار در میان این بخش از مردم آمریکا در مورد جایگاه فرودست زنان در جامعه و جا نداشتن همجنس‌گرایان زن و مرد در زندگی آمریکایی» را برهم زد.

لاک تأکید می‌کند که در مخالفت با همه اینها است که فاشیسم مسیحی که پایگاه اصلی اش در مناطق روستایی کشور، به ویژه (البته نه تنها) در جنوب است سربلند کرده و فاشیسمی است که به طور فزاینده ای تمایل به افراط در خشونت دارد تا آمریکای قبل از این تغییرات مثبت را احیاء کند.<sup>۲</sup>

تغییراتی که لاک به آنها اشاره می‌کند، در واقع یک انقلاب واقعی نیست. زیرا انقلاب واقعی مستلزم سرنگونی کل این سیستم هیولایی سرمایه داری-امپریالیسم است. بلکه، تهاجم متعصبانه علیه این تغییرات است و همانطور که گفتیم، یک ضد انقلاب است: حرکتی مصممانه از سوی فاشیست‌های متعصب دیوانه است برای از بین بردن تغییرات مثبت و احیای آمریکای قبل از جنگ جهانی دوم. برخی از این فاشیست‌ها حتی آشکارا می‌گویند، قبل از خاتمه برده داری در نتیجه جنگ داخلی در دهه ۱۸۶۰، اوضاع در این کشور «بهتر» بود.

علاوه بر مقاله «آینده ای حقیقتاً وحشتناک یا حقیقتاً رهایی بخش»، در بیانیه سال نو ژانویه ۲۰۲۱ با عنوان «سال جدید، نیاز فوری به جهانی کاملاً نوین - برای رهایی تمام بشریت» به این موضوع پرداخته ام. این‌ها در کلیات آثار باب آواکیان در موجود است.<sup>۳</sup>

یک مشکل بزرگ این است که در میان مخالفین فاشیسم، هستند بسیاری که صرفاً به دنبال حفظ (یا شاید اندکی گسترش تدریجی) تغییراتی هستند که از زمان جنگ جهانی دوم ایجاد شده است. آنها از تشخیص این واقعیت امتناع می‌کنند و قبول ندارند که هرچند باید از آن تغییرات در مقابل حملاتی که به آنها می‌شود، دفاع کرد اما دفاع صرف از آنها نمی‌تواند بی‌عدالتی‌ها و جنایت‌هایی را که تولید آنها جزء سوخت و ساز سیستم است و سیستم سرمایه داری-امپریالیسم دائماً آنها را در این کشور و سراسر جهان بازتولید می‌کند، پایان دهد.

وضعیت اکنون به این صورت است که حزب دموکرات مصمم است شالوده‌های اساسی سیستم را که نسل اندر نسل زیر پوسته دموکراسی اش، هسته مرکزی دیکتاتوری سرمایه داری را در خدمت به جنایت‌های وحشتناک سیستم پنهان کرده است، حفظ و تقویت کند. از طرف دیگر، فاشیست‌ها به نمایندگی حزب جمهوری خواه مصمم اند این پوسته دموکراسی را نابود کنند تا بتوانند استثمار افسارگسیخته، ستم بی‌حد و حصر مردم و غارت محیط زیست را شدیداً تقویت کنند. فاشیست‌ها در حرکت برای پاره کردن «هنجارهایی» هستند که این سیستم تا کنون بر مبنای آنها عمل کرده و مصمم هستند احکام جدیدی را به آن دیکته کنند. همین واقعیت، ابعاد مهمی از ابتکار عمل و امتیاز را به نسبت دموکرات‌ها، به آنها می‌دهد. زیرا دموکرات‌ها نه می‌خواهند و نه می‌توانند در مقابل فاشیست‌های جمهوری خواه که حاضرند برای دست یافتن به هدف تخته گاز برونند، یک آلترناتیو حقیقتاً رهایی بخش ارائه دهند.

اگر اینها را در نظر بگیریم می‌توانیم ببینیم که چرا برای به ثمر رساندن آلترناتیو انقلابی که تنها آلترناتیو واقعاً رهایی بخش است؛ اوضاع از نظر تاکتیکی دشوار است اما از نظر استراتژیک برای انقلاب مطلوب تر است. این چیزی است که در پیام بعدی خود بیشتر به آن خواهیم پرداخت.

<sup>2</sup>Hubert Locke ... revcom.us

<sup>3</sup>BA's Collected Works at revcom.us



## انقلاب شماره ۶۴: جنون فزاینده، تشدید اوضاع و امکان انقلاب<sup>۱</sup>

### باب آواکیان

تصویر کاملی از آنچه در تلاش برای ترور دونالد ترامپ در یک گردهمایی در پنسیلوانیا دخیل بود، از جمله انگیزه تیرانداز، در حال حاضر مشخص نیست. اما انگیزه واقعی تیرانداز هر چه بوده باشد و هر چیزی در این امر دخیل بوده باشد، هیچ ربطی به تغییر مثبت ندارد و قطعاً ربطی به دگرگونی‌های بخشی جامعه ندارد. زیرا چنین تغییری تنها از طریق یک انقلاب به وجود می‌آید؛ انقلابی که میلیون‌ها نفر درگیر آن می‌شوند و با این هدف مبارزه می‌کنند که کل سیستم و روابط و نهادهای ستم و استثمار و فرهنگ پوسیده آن را با سیستم و روابط و فرهنگ‌های بخشی و نشاط آور جایگزین کنند.

آنچه روشن است این است که تلاش برای ترور ترامپ بخشی از جنون و هرج و مرج فزاینده‌ای است که در جهان به طور کلی و به ویژه در داخل این کشور در جریان است. به نوبه خود، این تیراندازی همه اینها را به شدت تشدید می‌کند و صرف نظر از اینکه انگیزه مردی که قصد ترور ترامپ را داشت چه بود، این سوء قصد اکنون در شکاف‌های بسیار عمیق و حدت‌یابنده این کشور، به ویژه در درگیری‌های درون طبقه حاکمه، وارد شده است.

همه اینها بیانگر آن است که طبقه حاکمه که برای نسل‌های متمادی به روشی اساساً متحدانه بر این کشور حکومت کرده است دیگر به سیاق سابق نمی‌تواند این کار را بکند. نتیجه همه اینها به احتمال زیاد یک تغییر رادیکال، به این یا آن شکل خواهد بود. مساله حیاتی این است که آیا این تغییر رادیکال، یک تغییر رادیکال ارتجاعی و تقویت‌کننده ستمگری دهشتناک و جنایت‌های هولناکی خواهد بود که در وجود این سیستم سرمایه‌داری-امپریالیسم تعبیه شده است و دائماً بازتولید می‌شود، یا یک تغییر رادیکال انقلابی خواهد بود و راه را برای نابود کردن شالوده‌های تولید این جنایت‌ها باز خواهد کرد؟

این نیز بسیار واضح است و نباید از آن غافل شد یا کنار زد که: مورد اصابت گلوله قرار گرفتن ترامپ در یکی از تجمعاتش هرگز نافی فاشیست بودن وی نیست و این واقعیت را کمرنگ نمی‌کند.

در پیام قبلی ام (شماره شصت و سه)، تا حدودی به ماهیت فاشیستی ترامپ و حزب جمهوریخواه پرداختم. به عنوان بخشی از این، من به برخی از تحلیل‌های مهم توسط هوبرت لاک، متخصص الهیات که یک آفریقایی-آمریکایی است، اشاره کردم. لاک چند سال پیش درگذشت، اما قبل از آن توجهات را به خطر فاشیسم مسیحی به عنوان نیروی محرکه در شکل‌گیری فاشیسم خاص آمریکایی جلب کرده بود. همانطور که تاکید کردم، فاشیسم مسیحی با مسیحیت به عنوان یک دین به طور کلی یکسان نیستند؛ فاشیسم مسیحی نوعی بنیادگرایی مسیحی است، یک دیوانگی متعصبانه ضد علمی است که عزم کرده است تا دستاوردهای جزئی را که در ۷۵ سال گذشته در مبارزه علیه ستم و بی‌عدالتی به دست آمده، وارونه کند.

هوبرت لاک از تجربه یکی از متکلمان مسیحی همکار خود، جیمز لوتر آدامز، که از نزدیک شاهد ظهور فاشیست‌های نازی در آلمان در دهه ۱۹۳۰ بود استفاده می‌کند و می‌گوید: «آدامز هشدار داد که فاشیست‌های آمریکایی «با صلیب شکسته و پیراهن قهوه‌ای [مانند نازی‌های آلمان] نخواهند آمد. او گفت که نوع فاشیسم آمریکایی با حمل صلیب و شعار بیعت جلو خواهد آمد.» این همان چیزی است که ما اکنون با فاشیسم حزب جمهوریخواه به رهبری ماگا ترامپ دیوانه می‌بینیم. [ماگا مخفف احیای عظمت آمریکا و شعار فاشیست‌ها است-مترجم]

کل این موضوع توسط تیراندازی به ترامپ، حداقل در کوتاه مدت، کمپین او را برای بازگشت به قدرت تقویت کرده است. این امر، فاشیست‌های جمهوریخواه را قادر می‌سازد تا ترامپ را به عنوان «شهید» و ناجی فرستاده شده توسط خدا ترسیم کنند، در حالی که در واقع ترامپ وحشتناک‌ترین و مرگبارترین ظلم به توده‌های مردم را نمایندگی می‌کند. این تیراندازی همچنین به موضع دفاعی که بسیاری از دموکرات‌ها قبلاً اتخاذ

<sup>1</sup>BOB AVAKIAN

:REVOLUTION #64

The Increasing Crazyness, the Intensifying Situation and the Possibility of Revolution

July 22, 2024

کرده بودند، افزوده است. برخی گزارش ها مبنی بر آن است که برخی از دموکرات های برجسته اکنون می گویند حاضرند شکست در انتخابات و این واقعیت را بپذیرند که ترامپ به قدرت باز گردد. و او انتقامجویانه به قدرت باز خواهد گشت. (دموکرات ها قبلاً به شدت منشعب شده بودند و برخی آشکارا خواستار کنار گذاشتن بایدن به عنوان نامزد خود بودند، نه به این دلیل که او کاملاً از اسرائیل در انجام نسلکشی فلسطینی ها حمایت کرده است، بلکه به این دلیل که بایدن به وضوح به نظر می رسد ظرفیت ذهنی کاهش یافته ای را نشان میدهد و قادر به راه اندازی نوعی از کمپین پر قدرت نیست شکست دهنده ترامپ باشد).

در حالی که همه این حرف ها «علنی» نیست. اما به نظر می آید شکاف بزرگی در حزب دموکرات وجود دارد-- میان آنها که پذیرای شکست در انتخابات هستند و حاضرند به فاشیسم اجازه دهند که قدرتش را انتقامجویانه تحکیم کند و آنها که در واقع موضع اعلام شده دموکرات ها را که ترامپ نماینده «یک تهدید وجودی برای دموکراسی است» جدی می گیرند و بنابراین می خواهند هر کاری که می توانند در چارچوب فرآیند انتخابات انجام دهند تا از بازگشت ترامپ به قدرت جلوگیری کنند.

همانطور که در پیام شماره شصت و سه نیز به آن توجه دادم، این «دموکراسی آمریکایی» در واقع یک پوسته بیرونی است که هسته درونی، یعنی دیکتاتوری سرمایه داری را در خدمت قساوت وحشتناک می پوشاند. در حالی که دموکرات ها از حفظ این پوسته بیرونی ناامید هستند، فاشیست های جمهوریخواه متعصبانه مصمم هستند که این پوسته دموکراسی را بشکنند تا ستم و استثمار کامل و افسارگسیخته و غارت مردم و محیط زیست را اعمال کنند.

با توجه به هرج و مرج و تلاطمات فزاینده در جهان و به طور خاص در داخل این کشور، از جمله اختلافات عمیق در طبقه حاکم، مشخص نیست که همه اینها در دوره بین اکنون تا انتخابات ریاست جمهوری برنامه ریزی شده در نوامبر، چگونه به صحنه در خواهند آمد. همانطور که تلاش برای ترور ترامپ به طرز چشمگیری نشان می دهد، تکان های زیادی از انواع مختلف می تواند به ظاهر «از ناکجاآباد» سر برسد و موجب اختلالات و تحولات عمده در «روال عادی» و «عملکرد معمول» این سیستم شود. باز تاکید می کنم که فارغ از انگیزه تیرانداز، سوء قصد به ترور ترامپ، فراتر از سایر «تکان های» مهم است و یک نوع «زلزله» است که تکان هایش به ناگزیر ادامه یافته و عمیقاً بر اوضاع کشور (و به طور کلی، اوضاع جهان) تاثیر خواهد گذاشت.

این ما را به مساله اساسی می رساند: همه این ها - سوء قصد به ترامپ و تشدید درگیری های بزرگتر در کشور به طور کلی - چه ربطی به امکان یک انقلاب واقعی دارد و چگونه می توان از درون این وضعیت داغ، انقلاب را بیرون کشید. من در پیام های بعدی خود مستقیماً وارد آن خواهم شد.



## مقابل افغانستانی ستیزی در ایران بایستیم و با جمهوری اسلامی بجنگیم!

نابودی افغانستان و به وجود آمدن میلیون ها مهاجر افغانستانی در ایران و پاکستان و سراسر جهان، بحثی مربوط به اوضاعی است که بشریت را در دو راهی آینده ای وحشتناک تر از امروز یا آینده ای واقعا رهایی بخش رسانده است. آنچه در رابطه با افغانستان و مردم آن رخ داده و می دهد، بخشی از دهشت هایی است که هر روز کارکرد سیستم سرمایه داری به بار می آورد و دائما توده های مردم را هم به درون چارچوب های فکری می کشد که توسط خود سیستم تولید می شود و به آنها آموزش می دهد که خود را با این دهشت ها عادت بدهند و آن را نظم ابدی امور بدانند. هر شکل از کم بها دادن به افکار عقب مانده در میان توده ها و به چالش نگرفتن آن، تنها آینده وحشتناک تر را تضمین خواهد کرد و در ایران، افغانستانی ستیزی یعنی همدستی با جمهوری اسلامی.

افغانستانی ستیزی تبدیل به بخشی لاینفک از ایدئولوژی طبقه حاکمه ایران و مشخصا رژیم جمهوری اسلامی شده است. و هر گونه شراکت در آن، وارد اتحاد شدن و وجه اشتراک پیدا کردن با رژیم جمهوری اسلامی است و آگاهی در مورد این مسئله و روشننگری مستمر و صریح در باره آن، یک گام حیاتی برای تمام جنبش های اجتماعی است به ویژه آنها که امروز در صحنه سیاسی جامعه نقش موثر بازی می کنند مثل جنبش زندانیان سیاسی، معلمان و کارگری و همچنین تکلیفی برای وکلا و روشنفکران و هنرمندان و ورزشکاران مترقی جامعه ماست.

### تشدید مافوق استثمار در کشورهای موسوم به جنوب جهانی

تغییراتی که سرمایه داری در چند دهه گذشته در جهان به وجود آورده، موجب نابودی کشاورزی و روستاها و از بین رفتن مشاغل سابق شده است، بدون این که جایگزینی برای آن فراهم کند. علاوه بر این، نابودی محیط زیست و جنگ های ویرانگر و کثیف امپریالیست ها و اسلام گرایان در خاورمیانه، اختناق سیاسی دولت ها مرتبا بر شمار این جمعیت سیال و آواره اضافه می کند. جمعیتی که به راحتی در معرض مافوق استثمار در شرایط محرومیت و وحشتناک قرار می گیرد. چند میلیون مهاجر افغانستانی در ایران هم بخشی از این جمعیت شکننده است که دریایی از نیروی کار آماده استثمار در بدترین شرایط را برای جمهوری اسلامی و سرمایه داران ایران فراهم می کند و جمهوری اسلامی برای کنترل و مرعوب کردن و نگاه داشتن این جمعیت بر روی لبه تیغ، یک لحظه از دامن زدن به افغان ستیزی در میان عامه عقب افتاده غافل نمی ماند.

عوامفریبی در مورد ریشه های تولید جمعیت های میلیونی سیال و بی مکان در جهان یک روند ایدئولوژیک بسیار قوی در جهان است. افغانستانی ستیزی نسخه جمهوری اسلامی از این عوامفریبی است و ایران پرستی پرخاشگر نسخه مرتجعینی است که آرزو دارند جای جمهوری اسلامی را بگیرند. جمهوری اسلامی همان طور که سعی می کند مردان را دینفع در ستم بر زنان و تحمیل موقعیت فرودست به زنان کند، تلاش می کند قشرهای محروم جامعه را دینفع در افغانستانی ستیزی کند. حرف های احمقانه و عقب مانده و بزدلانه مانند اینکه «کارهای ما» را آنها گرفته اند. در حالی که «کارهای ما» بی موجود نیست. اگر هم هست مال «ما» نیست. مال سرمایه داران است و آن ها هستند که تصمیم می گیرند آیا ما «اضافه» هستیم یا به دردشان می خوریم. حرف های کریه مانند این که «اینجا کشور ماست» بسیار رقت انگیز و نشانه عقب ماندگی فکری مفرط است. با این گرایش ایدئولوژیک مسموم باید محکم برخورد کرد به ویژه زمانی که در میان ستم دیدگان و استثمارشوندگان جامعه سربلند می کند. هیچ جنبش اجتماعی از کارگری تا معلمی و دانشجویی (که متاسفانه در سکوت است) هیچ کانون ادبی و حقوق بشری و مهمتر از همه، هیچ یک از احزاب چپ نمی توانند نسبت به این فاجعه افغانستانی ستیزی بی تفاوت بمانند. شعار ما باید همان شعار معروف مانیفست کمونیست باشد: ما چیزی برای از دست دادن نداریم بجز زنجیرهایمان، ما جهانی برای فتح داریم! و ایران را هم باید فتح کنیم تا به واقع بشود «کشور ما ستم دیدگان و استثمارشوندگان» که شامل میلیون ها افغانستانی ساکن ایران نیز خواهد بود. این آینده را «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» که پس از خیزش دی ۱۳۹۶ منتشر شد چنین بازتاب داده است. در ماده دوم از قانون اساسی، در بخش مربوط به سیاست های جمهوری سوسیالیستی نوین ایران در رابطه با ملیت ها و مهاجرین، تحت عنوان «افغانستانی ها» می خوانیم:

۱. هنگام به پیروزی رسیدن جمهوری سوسیالیستی نوین ایران در نتیجه سرنگونی جمهوری اسلامی، چند دهه است که مهاجرین افغانستانی در نتیجه ویران شدن کشورشان به دست نیروهای منسوخ امپریالیستی (شوروی سوسیال امپریالیست و امپریالیسم آمریکا و اروپا) و اسلام گرایان (احزاب مختلف با همدستی امپریالیست ها به ویژه امپریالیسم آمریکا، جمهوری اسلامی ایران و ارتش و سازمان امنیت پاکستان)، افغانستان را ترک کرده و به عنوان مهاجر و جنگ زده در ایران ساکن شده اند. بخش بزرگی از آنان، یعنی میلیون ها افغانستانی تحتانی ترین قشرهای پرولتر و زحمتکش ایران را تشکیل داده اند. جمهوری اسلامی طی چند دهه حکومت خود، از هیچ گونه ستمگری، تبعیض و حتا اعمال ضد بشری مانند استفاده از این مهاجرین و پناهنده ها در جنگ های کثیف خود در خاورمیانه دریغ نکرده است. با توجه به این مساله، جمهوری سوسیالیستی نوین ایران کلیه مهاجرین افغانستانی را که هنگام تاسیس این جمهوری در ایران سکونت داشته

اند، در صورتی که مایل باشند، شهروندان این جمهوری اعلام می‌کند. در این صورت، آنان کلیه حقوق و مسئولیت‌های شهروندی را که در قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین مدون شده است، خواهند داشت. ...

الف. قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران، کلیه کسانی را که در خاک ایران به دنیا آمده‌اند و در هر نقطه از جهان از پدر یا مادری که شهروند ایران هستند، به دنیا آمده‌اند، به طور اتوماتیک شهروند این جمهوری محسوب می‌کند و در صورت تقاضا، مدارک شهروندی برای شان صادر خواهد شد. این ماده قانونی شامل بچه‌های مهاجرین و همه کسانی است که یک ولی شهروند دارند.

ب. نظر به این که کودکان افغانستانی در چارچوب ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، به شدت در زمینه‌های آموزشی مورد تبعیض واقع شده‌اند، شورای اجرایی مرکزی این جمهوری و شورای اجرایی مناطق از جمله مناطق و نواحی خودمختار موظف هستند امکانات ویژه‌ای برای رفع سریع این تبعیض در میان کودکان و بزرگسالانی که با این تبعیض بزرگ شدند و زندگی کردند، فراهم کنند تا قشر تحصیل کرده و همچنین قشر تحصیل کرده در سطوح آموزش عالی در میان این مردم افزایش یابد. امکانات ویژه، باید شامل امکانات هنری و ورزشی نیز باشد تا استعدادهای این کودکان به طور همه جانبه رشد کند.

ج. در راستای رفع تبعیض علیه افغانستانی‌ها و جبران آن طبق اصل انترناسیونالیسم پرولتری و اصل رفع ستم از ملل تحت ستم در ایران، در جایی که تجمع قابل ملاحظه‌ای از افغانستانی‌ها موجود است، مجلس قانون‌گذار مرکزی می‌تواند منطقه جغرافیایی مشخصی را برای ایجاد ناحیه خودمختار افغانستان در چارچوب جمهوری سوسیالیستی نوین ایران تعیین کند. مجلس قانون‌گذار مرکزی در مشورت با مجالس مناطقی که مهاجرین افغانستانی حضور پررنگ تری دارند و شخصیت‌های سیاسی و علمی و هنری و آموزشی آنان، این محدوده را تعیین کند. اگر چنین ناحیه خودمختاری برای افغانستانی‌ها تشکیل شود، دیگر بندهای مربوط به عملکرد حکومت‌های خودمختار در مورد این منطقه نیز کاربست خواهد داشت.

اینها و بسیاری اصول دیگر بر مبنای مطالعه دقیق ساخت اقتصادی اجتماعی جامعه ایران و موانع ایجاد یک جامعه‌های بخش سوسیالیستی تبیین شده‌اند.

هنگامی که بر اساس ساختارهای موجود و ضرورت تغییر و جایگزین کردنشان با ساختارها و نهادهایی که در مرکز روابط میان انسان‌ها قرار دارد، افقی را ترسیم و اصولی را تبیین می‌کنیم، باید به حداکثر ممکن و به شکل‌های گوناگون، از همین امروز آن افق و اصول را زندگی کنیم. تبدیل آن افق و اصول به سیاست زندگی مبارزاتی امروز، جزیی از مبارزه برای تحقق آن افق است. با تبدیل این افق‌های به چشم‌انداز میلیون‌ها نفر و ترجمه آن به روابط میان انسان‌ها در جنبش‌های سیاسی و اجتماعی علیه جمهوری اسلامی و وضع موجود، حتا پیش از آن که ساختارهای ستم و استثمار و قدرت سیاسی حاکم را بتوانیم در عمل درهم بشکنیم، لازم است که آنها را در اذهان درهم شکنیم. انجام این کار بخش مهمی از سازماندهی برای انقلابی است که می‌تواند یک جامعه واقعا‌های بخش به وجود آورد. جنبش‌های اعتراضی امروز باید خود را با اصول حیاتی جامعه‌های بخش آینده تعریف کنند که بتوانند از همین امروز تغییر دهنده باشند و در این مسیر دوام بیاورند. و امروز یکی از آن شاخص‌های تعیین‌کننده ایستادگی در مقابل افغان ستیزی در همه جا است.

و جنبش کمونیستی واقعی در ایران شکل نمی‌گیرد مگر این که روشنفکران و کارگران و زنان افغانستانی، بخشی از ستون فقرات و رهبران آن شوند.

کارکرد سیستم سرمایه داری امپریالیستی جهانی و در این رابطه کارکرد سیستم های تحت سلطه امپریالیسم در کشورهایی مثل ایران و پاکستان و افغانستان، با حاکمیت رژیم های دین مدار (تئوکراتیک) مردم این کشورها، به ویژه ملت ستمدیده بلوچ را محکوم به شرایط جهنمی غیرقابل تصور کرده و این مردم در هر دو سمت بلوچستان (در ایران و پاکستان) با وجود تحمل سرکوب فوق العاده بیرحمانه بعد از تقریباً صد سال مبارزات پراکنده وارد مبارزات مقاومتی و اعتراضی توده ای شده اند.

دوسال پیش در آستانه بلند شدن خیزش زن، زندگی، آزادی (خیزش ژینا) در بلوچستان، از سوی عده از زنان بلوچ حرکتی به نام «جنبش ماهو» در اعتراض به تجاوز یک فرمانده سپاه پاسداران به دختری بلوچ (ماهو) به راه افتاد و بخشی از خیزش سراسری ایران شد. زنان بلوچ نه فقط تحت ستم کلیت نظام جمهوری اسلامی هستند بلکه در اسارت ساختار عنکبوتی ستمگرانه طایفه و مولوی ها و مردان خانواده قرار دارند. بنابراین، پتانسیل عظیم حرکت «ماهو» مثل روز روشن بود. این حرکت نه فقط علیه این تجاوز بلکه به طور عینی علیه کلیت این ساختار عنکبوتی و درهم تنیده ستم سیستماتیک بود. این حرکت جسورانه نه تنها با سرکوب جمهوری اسلامی مواجه شد، بلکه نیروهای دینمدار در بلوچستان با همراهی جریان های «سکولار» آن را در «تجاوز به ناموس بلوچ» قالب بندی کردند تا محتوای شورش گرانه اش را خنثی کنند و نقش زنان بلوچ را که در متصل شدن اعتراض های بلوچستان به خیزش ژینا نقش تعیین کننده داشتند مخفی کنند و به طور کلی، اعتراضات مردم بلوچستان علیه جمهوری اسلامی و همبستگی شان با خیزش ژینا را به دالان بن بست آقای مولوی عبدالحمید برانند که طی چهل و اندی سال در همکاری با اصلاح طلبان و اصول گرایان جمهوری اسلامی از هیچ تلاشی دریغ نکرده است.

در همین فرآیند رژیم فاشیست جمهوری اسلامی برای چشم زهر گرفتن و سرکوب مردم بلوچستان، اقدام به بگیر و به بند کرد و آمار اعدامی های جوانان بلوچ را افزایش داد، بطوری که در جریان خیزش ژینا شصت درصد اعدام های جمهوری اسلامی در بلوچستان غربی صورت گرفت و کماکان نیز ادامه دارد. علاوه بر این، رژیم با استفاده از فقر مفرطی که به مردم این منطقه تحمیل کرده است، با استخدام مزدور از میان جوانان برخی مناطق، گروه های مسلح به راه انداخت تا دست به دزدی و مردم آزاری و ترور بزنند و جو ناامن در شهرهای مختلف ایجاد کنند. به طور مثال، در تلگرام "حال وش" گزارش های زیادی در این مورد می خوانیم. در یکی از آنها به تاریخ ۳۰ تیر ماه ۱۴۰۳ مینویسد: «فعالان بلوچ معتقد هستند، افزایش سرقت های سازمان یافته برای نا امن جلوه دادن استان توسط سپاه پاسداران برای جان و مال شهروندان عادی برای حضور نظامی بیشتر و تسلط با استفاده برخورد نظامی با شهروندان بلوچ و دریافت بودجه های کلان می باشد.» تخریب آلودگی های زاغه نشین در اطراف شهرها بویژه در شهر زاهدان و شلیک به ماشین های سوختبران جنایتی روزمره است که این رژیم علیه مردم بلوچستان مرتکب می شود. این جنایت ها و فشارهای سیاسی اجتماعی و اقتصادی رژیم، در نبود یک جریان انقلابی کمونیست (حتا بسیار کوچک اما با صدای رسا) از یک طرف عده ای از جوانان محروم را به سمت بنیادگرایان دینی مسلح سنی مانند سپاه رسول الله، جیش العدل، انصارالله سوق میدهد و از طرف دیگر، ترس و وحشت عمیق در قشر تحصیل کرده ای که باید بتوانند بر این جوانان تاثیر بگذارند به وجود آورده است و کماکان این روند ادامه دارد. دکتر هوشنگ نورایی در مقاله ای تحت عنوان «قشر متوسط تحصیل کرده بلوچ، سرگردان بین ترس، تردید و امید» به درستی در این مورد می نویسد: «قشر متوسط روشنفکری عمدتاً در جهت انتقاد از روابط قدرت نرفته، بلکه درحاشیه قدرت های مسلط محلی آویزان بوده است. آنها به ندرت در تلاش ساختن خود بعنوان شهروند بوده اند و عمدتاً با دیدن خود بعنوان موجوداتی محقر، مظلوم و محروم و مورد اغماض و قابل ترحم قومی و یا مذهبی در حد رعایای تسلیم پذیر مانده اند، جایی که خواسته اند از میان رعایا سر به بیرون بکشند تنها خواسته اند همچون یک قشر دلال در کنار سرداران و مولوی های محل مورد پذیرش قرار بگیرند.... در پروسه جنبش انقلابی زن زندگی آزادی فرصت نسبتاً مناسبی فراهم شد که آنها بتوانند ترس و رخوت را کنار بگذارند و فعالانه وارد جامعه سیاسی و مدنی شوند و تا حدودی هم این چشم انداز دیده میشد و اینطور هم شد ولی رده های فوقانی این قشر نه تنها عملاً به این سو نرفتند بلکه ترس زائدالوصفی آنها را فرا گرفت بطوریکه به سکوت پناه بردند و یا خود را پشت سر مولوی عبدالحمید پنهان کردند و بعضی هم...». در همین راستا اخیراً ۸۲۰ نفر از همین قشر تحصیل کرده و فعالان بلوچستان غربی با بیانیه ای از مسعود پزشکیان مطالباتی کرده اند ( "انصاف نیوز" ۸ مرداد ۱۴۰۳). این حرکات نوعی مشروعیت دادن به یک رژیم فاشیست است، در حالی که ۶۰ درصد مردم در انتخابات اخیر عدم مشروعیت این رژیم را اعلام کردند. این به واقع، نشان دهنده یک نوع رخوت و ترس و استیصال است. روشنفکران شرافتمند باید علیه این رخوت شورش کنند و افق خود و توده های ستمدیده و محروم بلوچستان را ارتقاء داده و حرکت خلاف جریان علیه سیاست ها و تفکرات بافته و دیکته شده توسط طبقه حاکم را بیاموزند. این کار ممکن نیست مگر ایجاد انقلابی در فکرشان و برای این باید وارد فهمیدن و فراگیر کردن علم انقلاب کمونیسم نوین بشوند. مادامی که حرکت و اعتراض در چارچوب برنامه و افق ستمگران پیش رود، هیچ دری به روی تغییرات اجتماعی به نفع ستمدیدگان جامعه باز نخواهد شد. ( رجوع کنید به مقاله " زن بلوچ، سنگر مقاومت علیه دو بنیادگرایی دینی " cpimlm.org )

## راهپیمایی طولانی "جنبش مهرنگ" در بلوچستان شرقی (پاکستان)



تأثیرات خیزش ژینا (زن، زندگی، آزادی) بسیار فراتر از مرزهای ایران بود و اخیراً چشمه ای از آن را در کلکته (هند) دیدیم.<sup>۱</sup> در مورد تأثیرات خیزش ژینا بر «جنبش مهرنگ» در بلوچستان شرقی، چیز زیادی نمی دانیم و در این زمینه نیاز به تحقیقات میدانی هست. اما به جرات می توان گفت که یادگیری از ابتکارات مبارزاتی جنبش زنان بلوچستان شرقی که به رهبری مهرنگ شروع شد، اهمیت زیادی برای حرکت های مبارزاتی ضد جمهوری اسلامی در ایران دارد.

این حرکت در نوامبر سال ۲۰۲۳ توسط دکتر مهرنگ بلوچ در اعتراض به ناپدید سازی و کشتار جوانان بلوچ آغاز شد. مهرنگ در سال ۱۹۹۳ در شهر کوئته به دنیا آمد. مبارزات اعتراضی خود را از دبیرستان شروع کرد. پدرش در سال ۲۰۰۹ توسط پلیس امنیتی دولت پاکستان ربوده شد، مهرنگ در سال ۲۰۱۱ با جنازه پدرش که زیر شکنجه شدید قرار گرفته بود، روبرو شد. سال ۲۰۱۷ برادرش به همان شکل پدر توسط سازمان امنیت پاکستان ربوده شد، اما خوشبختانه بعد از چند ماه آزاد شد. طی این سال ها که او در این مبارزات رشد می کرد، مبارزات ملی مردم بلوچ نیز هر روز بیشتر می شد. طی این مبارزات حدوداً ۲۰ الی ۲۲ هزار جوان بلوچ توسط سازمان مخوف امنیتی دولت پاکستان سر به نیست شدند که هنوز هم اجساد آنها پیدا نشده است.

کشته شدن چهار دانشجوی بلوچ در زیر شکنجه پلیس امنیتی در شهر تربت، جرقه اعتراضات نوامبر ۲۰۲۳ را زد. با این واقعه، آتشفشان خشم مردم سر باز کرد. علاوه بر این حس خشم و تحمل نکردن، ابتکار دکتر مهرنگ بلوچ نقش تعیین کننده ای در تبدیل این خشم به یک حرکت توده ای وسیع بازی کرد. وی در همانجا کمیته همبستگی بلوچ را تاسیس کرد و با یک سخنرانی آتشین، شروع یک راهپیمایی طولانی اعتراضی به طرف پایتخت، اسلام آباد را اعلام کرد. به موازات پیشروی راهپیمایی هزاران نفر در طول راه به آن می پیوستند. در مسیر طولانی راهپیمایی زنان اذیت و آزار زیادی دیدند. بسیاری از زنان و مردان بازداشت شدند. اما ده شبانه روز راهپیمایی کردند. پلیس ضد شورش دروازه های اسلام آباد با ماشین آب پاش و باتوم و گلوله های ساچمه ای به آنان حمله کرد. افراد فرهنگی معروف و سازمان های حقوق بشری فعال شدند و به حمایت از این راهپیمایی پرداختند. راهپیمایان نزدیک به یک ماه در مقابل پارلمان پاکستان به صورت شبانه روزی بست نشستند تا صدای خانواده های دادخواه را به گوش جهان برسانند.

اولین خواسته های این حرکت قطع نسل کشی و قتل عام و محاکمه عاملین نظامی جنایت ها بود. این جنبش علیرغم ضرب و شتم و بازداشت معترضان از طرف نیروهای سرکوبگر پلیس، دست آوردهای مهمی داشته است. شرکت ده ها هزار زن حصارهای سنتی و مذهبی را که زنان را از خارج شدن از خانه منع می کنند، به شدت درهم شکست. با استمرار مبارزه، شرکت قشرهای مختلف به ویژه دانشجویان افزایش یافت. تحریم انتخابات پارلمانی پاکستان در فوریه ۲۰۲۴ توسط بخش بزرگی از مردم بلوچستان تحت تأثیر این حرکت مبارزاتی بود. این جنبش حتا بر لغو لایحه کم کردن سهمیه دانشجویان بومی بلوچ در دانشگاه ها تأثیر گذاشت. کمیته همبستگی بلوچ در حد دادخواهی نمانده و به جنایت های مختلف دولت پاکستان علیه مردم بلوچستان واکنش نشان می دهد. به طور مثال، در ماه مارس ۲۰۲۴ مهرنگ بلوچ سخنرانی افشاگرانه ای در مورد به اصطلاح

<sup>۱</sup>به طور مثال، در پی تجاوز و قتل یک پزشک زن ۳۱ ساله در کلکته، پزشکان و متخصصان هندی از شنبه ۲۷ مرداد، به نشانه اعتراض به گسترش حریق وار زن ستیزی تهاجمی که بنیادگرایان فاشیست هندو آن را در شکل تولید و رواج فرهنگ نفرت از زن مستقل رواج می دهند آغاز کردند. این پزشک کارآموز در یک دانشکده پزشکی هنگام استراحت بین دو شیفت، مورد تجاوز قرار گرفت و به قتل رسید. این واقعه، سرآغاز اعتراضات و راهپیمایی های مهم در سراسر هند شد و یکی از شعارهای مرکزی آنان زن، ژینا، آزادی بود که به کردی، لاتین و هندی نوشته شده بود.

توسعه «بندر گوادر» (که در مجاورت بندر چاه بهار در ایران است) ایراد و روشنفکران را دعوت به شرکت در یک جلسه آگاهی رسانی کرد که متوجه واقعیت «توسعه گوادر» بشوند. وی می گوید: «این تصور ایجاد شده است که گوادر و ساکنان آن توسعه یافته اند، اما حقیقت برعکس است. به نام این پروژه ها در هر خیابان گوادر یک ایست بازرسی نظامی ساخته شده است، نیروهای دیگر، از جمله گارد ساحلی، از سوی دولت پاکستان اجازه ورود به خانه ها و ربودن مردم بلوچ را یافته اند. در پی این پروژه به اصطلاح توسعه، امروز هزاران شهروند بلوچ بی خانمان شده اند و هیچکس از آینده آنها خبری ندارد.» [«توسعه گوادر» بخشی از برنامه گسترده امپریالیست های چینی موسوم به «کمربند و راه» است. به مقاله «طرح جدید غارت و مرحله جدید سرکوب در بلوچستان» نوشته ژیلانوشه، در وبسایت حزب کمونیست ایران (م.ل.م) رجوع کنید].



عکس: تظاهرات کلکته در اعتراض به قتل و تجاوز به یک پزشک زن

به طور کلی، این جنبش در به میدان آوردن زنان اهمیت بسیار زیاد دارد و ضربات مهمی به روابط و ارزش های حاکم سرداری (فئودالی) و مرد سالاری دینی و نگرش محدود قومی بلوچی زده است. اما خواست های مختص به وضعیت زنان هنوز در آن طرح نشده است و این تفاوت مهم آن با خیزش ژینا است. در واقع، فرهنگ و زنان دیگر در جریان راهپیمایی با حمل شعار بزرگ «زندگی، آزادی، مقاومت، صلح» این تمایز را بیان کردند.

ستم بر زن از زن بلوچ یک نیروی پتانسیل انقلابی تولید کرده است. زنان بلوچ بطور روز افزونی نقش موثری را در مبارزه علیه دولت و سرکوب دولتی به دست گرفته اند و در مقابل تلاش های پدرسالاران دینی و «سکولار» که می خواهد زنان بلوچ را در حجاب و برقع نگاه دارند و تحت قیمومیت قانون و سنت مردسالاری خانه نشین کنند، ایستاده اند. جنبش فرهنگ، نقش مهمی در مبارزه علیه ستم ملی بازی می کند. اما چارچوبه های آن به شدت در محدوده تنگ ناسیونالیستی محصور است. مثلاً فرهنگ در سخنرانی نوشکی بر «وحدت ملت بلوچ» تاکید می کند و می گوید: «ما باید این وحدت و اتحاد ملی را در تمام مراحل زندگی خود حفظ کنیم، جنگ های شخصی خانوادگی و قبیله ای بیشترین آسیب را به قدرت ملی ما وارد کرده است. هزاران نفر از مردم ما در این جنگ های قبیله ای کشته شده اند، هزاران خانه ما ویران شده است. اکنون زمان آن است که ما باید از این جنگ های داخلی خارج شویم، این اختلافات قبیله ای به طور طبیعی اتفاق نمی افتد و مردم ما دوست ندارند در میان خودشان اختلاف ایجاد کنند و بمیرند. اما در مشکلات متقابل خانه ما بیگانگان نفوذ دارند، از مشکلات و اختلافات کوچک ما سوء استفاده می کنند و ما را به جنگ می کشانند. این سیاست زمان انگلیس است که در بین ما با جنگیدن تفرقه بیندازند و به راحتی بر ما حکومت کنند و امروز راحت این کار را می کنند و ما این سیاست را نمی فهمیم اما برادرانمان را با دست خودمان به قتل می رسانیم. اکنون زمان پایان دادن به تمام این جنگ ها و اختلافات است.» این سخنرانی، کاملاً بیان آن است که اگر تحلیل مارکسیستی را در مورد درک از جامعه به کار نبریم و همه چیز را در سطح و آن طور که تجربه و حس می کنیم ببینیم، هرگز ریشه «جنگ» و «تفرقه»، ریشه ستم ملی و ستم جنسیتی و گسترش جهل دینی را نمی توانیم در یابیم. «جنگ های خانوادگی و قبیله ای» را صرفاً به «نفوذ بیگانگان» و «سوء استفاده آنان» نسبت دادن بر وجود اختلافات طبقاتی و روابط ارتجاعی پدرسالاری دینی و سنتی که ملت بلوچ را از هم گسیخته می کند پرده می اندازد و منطبق بر واقعیت نیست. همین ضعف ها، جنبش فرهنگ را مستعد افتادن در حصار می کند که جریان های پدرسالار و روشنفکران سکولار فرصت طلب و محاسبه گر جنبش بلوچستان (در دو طرف) ترسیم می کنند.

جنبش فرهنگ کماکان ادامه دارد و اخیراً تحسن های وسیع توده های مردم در شهرهای مختلف بلوچستان شرقی از قبیل تربت، گوادر، پنجگور، نوشکی وغیره راه های تجاری دولت پاکستان و جمهوری اسلامی را قطع و فلج کرده و اکنون صدها کامیون تجاری در پشت مرزهای ایران و پاکستان منتظر پایان این تحسن ها هستند. اما مهمتر از تداوم مبارزه (که بسیار مهم است)، طرح سوالات عمیق در مورد چرایی این وضع و راه رهایی واقعی است. زیرا هیچ جنبش خود به خودی، اگر از خود به خودی منحرف نشود، به پیروزی نمی رسد. و این «منحرف شدن» از جاده خود به خودی، فقط تحت رهبری یک برنامه و افق انقلاب کمونیستی و راه رسیدن به آن ممکن است. در غیر این صورت، حتا قوی ترین جنبش های خود به خودی، اگر سرکوب هم نشوند، به شکل های مختلف تحت رهبری نیروهای طبقاتی این سیستم قرار گرفته و همان روابط کهنه را گاهی با تعدیلات جزئی بازتولید می کنند. هیچ جنبش خود به خودی، هیچ جنبش ملی، در هیچ شرایطی نمی تواند مسیر رهایی از ستم و استثمار یک مردم را باز کند و در تاریخ هم چنین چیزی رخ نداده است.

## پیوند آن چه امروز انجام می دهیم و تحقق انقلاب

متن زیر، فصلی از بخش دوم کتاب «پرنده نمی تواند تماشای انسان می تواند به افق های دور پر بکشد» است. بخش اول این اثر به فارسی در وبسایت [cpimlm.org](http://cpimlm.org) موجود است. کل سخنرانی به انگلیسی در سایت زیر در دسترس است: [revcom.us](http://revcom.us)

در تمام فعالیت هایمان در زمینه ساختن جنبشی برای انقلاب باید تمام فعالیت های مان، به شکلی معنا دار و زنده و نه تک خطی و مکانیکی با آن چه در سند «درباره امکان انقلاب» گفته شده است، پیوند داشته باشد.

هنگام فعالیت در میان مردم و صحبت با آنان در مورد ساختن جنبشی برای انقلاب، باید حسی زنده به آنان بدهیم که چگونه تمام فعالیت های امروزمان مرتبط است با آن چه در سند «درباره امکان انقلاب» پیش گذاشته شده است (اما نه تقلیل گرایانه و نادقیق و بی ربط). این امر، بسیار مهم است. لازم است روش هایی برای انتقال صحیح مفاهیم موجود در سند «درباره امکان انقلاب» و تداوم کارمان در زمینه مفهوم سازی استراتژیک پیدا کنیم و این مباحث را نه فقط در میان کسانی که پیشاپیش جذب انقلاب شده اند، بلکه در میان مردم به طور وسیع طرح کنیم. اگر پیوند و اتصال میان آن چه امروز انجام می دهیم و آن چه در سند «درباره امکان انقلاب» آمده است را به طور صحیح و زنده و معنادار ترسیم نکنیم، آنگاه به این معنا است که به واقع برای پیشبرد انقلاب کار نمی کنیم و توده های مردم را قادر به درک امکان انقلاب و مفهوم سازی در مورد استراتژی انقلاب نمی کنیم.

مسئله این است که در «حین انتظار کشیدن» {برای اوضاع مساعد} روند پیشروی به سمت آن را «تسریع» می کنیم یا خیر. قدرت جنبش انقلابی باید رشد و گسترش یابد و تبدیل به بخشی از اوضاع عینی شود. یعنی، تبدیل به یک نیروی سیاسی-ایدئولوژیک و «فاکتور خلق روحیه» شود - مرتباً و هرچه کامل تر از موقعیت یک عامل ذهنی (فعالیت نیروهای آگاه) تبدیل به عاملی عینی شود (و هرچه بیشتر بر شمار روز افزونی از مردم و به طور کلی بر روی صحنه عینی، تاثیرگذار شود) و به این ترتیب پایه ای گذارده خواهد شد تا با تکیه بر آن، در کل این فرآیند جهشی بوجود بیاوریم. باید این رویکرد آگاهانه را نسبت به اوضاع داشته باشیم و به همین صورت آن را به مردم توضیح دهیم. این مساله باید به طرق صحیح در نشریه و در همه فعالیت هایمان، با موفقیت انجام شود.

بسیاری از مردم، از جمله کسانی که ممکنست انقلاب را دوست داشته باشند، خیلی رک می گویند: «شما نمی توانید انقلاب کنید». جواب ما باید خیلی روشن باشد که چرا فکر می کنیم انقلاب ممکن هست. هر آن جا که در درک هایمان در مورد این مساله، درز وجود داشته باشد، باید روی آن کار کنیم و توده ها را هم بسیج کنیم که روی این درزها کار کنند و به حل معضلات باز کردن راه انقلاب کمک کنند: قطعات دیگری را که تصویرمان از امکان انقلاب را کامل تر می کند، پیدا کنند.

در این چارچوب باید تاکید کنم، فراگیر و مقبول عامه کردن استراتژی انقلاب، یک بخش کلیدی از پیشبرد استراتژی است. اگر قرار است استراتژی ای را پیش ببریم که هنوز خودمان هم آن را درست نمی فهمیم و درباره آن با مردم صحبت نمی کنیم، پس این چه نوع استراتژی است و واقعا برای چیست؟ بگذارید یک بار دیگر به طور مثبت تاکید کنم: فراگیر و مقبول عامه کردن استراتژی انقلاب به طرز صحیح و معنادار و زنده، یک مولفه کلیدی از اجرای آن استراتژی است. زمانی که ما این استراتژی را فراگیر و مقبول عامه می کنیم و شمار هرچه بیشتری از مردم وارد بحث بر سر آن می شوند، خود همین امر تبدیل به بخشی از صحنه عینی می شود. افکار مردم را تحت تاثیر قرار می دهد. به ویژه در رابطه با انقلاب و مفهوم استراتژیک انقلاب کردن. هرچه بیشتر توده های مردم آگاه شوند که در زمینه حل مشکلات انجام یک انقلاب واقعی کار انجام شده است، هر چه بیشتر درگیر مفهوم استراتژیک در زمینه چگونگی تحقق انقلاب شوند، هر چه بیشتر بفهمند که فعالیت امروز چگونه می تواند و باید در انطباق با اجرائی کردن آن مفهوم استراتژیک که پیش گذاشته شده است باشد، این مسئله حالت زنده تری را برایشان خواهد گرفت و با انکارهای ساده در مورد امکان انقلاب («نمی شود ... قدرت حاکم خیلی قوی است ... مردم خیلی عقب مانده اند، ذات بشر اینطوری است» و غیره) با قدرت بیشتری مقابله خواهند کرد.

### حزب و سازماندهی نیروها برای انقلاب

پس از آن، مساله مهم بیان سازمانی دادن به تمام این تاثیرگذاری هاست. بگذارید تاکید کنم که این کار را نباید به طریقی انجام داد که مورد نظر و طلب جنبش هایی است که در نهایت رفرمیستی هستند و به ویژه توده های تحتانی جامعه را در کلیشه های معینی «می گنجانند». بر خلاف آن، برای این کار باید شکل های بسیار متنوع را در سطوح مختلف توسعه داد تا توده ها به طور روزافزونی درگیر در ساختن جنبشی برای انقلاب



باشوند و فعالانه به آن خدمت کنند. به عبارت دیگر، ما قطعاً به مراکز برای این انقلاب نیاز داریم (که شامل کتابفروشی های انقلاب در شماری از شهرها نیز می شود) - مراکز می توانند با جنبشی برای انقلاب متصل شوند، در مورد آن مطلع و به طرق متنوع و در سطوح مختلف درگیرش شوند. در عین حال، جهت گیری و رویکرد پایه ای مورد نیاز و کاری که به طور سیستماتیک و همچنین خلاقانه باید انجام دهیم، این نیست که صرفاً منتظر بمانیم تا مردم «به ما رجوع کنند» و آن طور درگیر شوند که برای کسانی که از قبل درگیر بوده اند (و در موارد بسیار، مدت مدیدی است که درگیر هستند) شکل و روش آشنا و شاید راحت است. بلکه، انقلاب را باید به میان توده های مردم ببریم (باز تأکید می کنم، به ویژه به میان توده های تحتانی جامعه اما همچنین قشرهای دیگر) و طرق و شکل هایی را برای درگیر کردن آن ها، از پایه ای ترین سطح تا سطوح پیشرفته تر به وجود آوریم، ابزاری در اختیارشان قرار دهیم که بیاموزند و پیشرفت کنند و از طریق این فرآیند کلی، تعداد بیشتری به صورت کامل تر درگیر جنبش برای انقلاب شوند و عمیقاً به این مبارزه متعهد شوند، و در همان حال ما هم باید از آن ها بیاموزیم و آن چه را آموخته ایم به طور علمی سنتز کنیم.

در ارتباط با این موضوع لازم است یک بار دیگر بر اهمیت نقش حزب، اهمیت گسترش نفوذ ایدئولوژیک و سیاسی و نقش آن در سازمان دادن نیروهای انقلاب، به ویژه بر خود حزب تأکید کنیم که مرتباً باید عضوگیری کند؛ اعضائی که شوق «آتشین» به تغییر رادیکال جهان دارند و با کار حزب به درک کمونیستی علمی از این که این تغییر رادیکال به چه معناست، چرا ضروری و ممکن است، می رسند و عزم جزم می کنند که بخشی از نیروی رهبری کننده مبارزه برای تحقق آن شوند. همان طور که در سند «برخی اصول ساختن جنبشی برای انقلاب» می گوید، این قطب و نیروی پیشاهنگ سازمان یافته انقلاب باید مرتباً تقویت شود. نباید به این مساله کم بها داد. نباید اهمیت وارد کردن نیروهای جدید و تازه نفس به درون حزب را دست کم گرفت. آنان کسانی هستند که زندگی شان با شعله اشتیاق برای انقلاب و ایجاد جهانی بنیاداً متفاوت گرم می شود و در زمینه تشخیص واقعیت و اهمیت داشتن درک علمی از معنای تغییر رادیکال جهان و چگونگی استفاده از این علم در خدمت به تحقق آن، جهش کرده اند. همان طور که قبلاً تأکید کردم، در واقع حزب مهم ترین بیان سازمان یابی توده ها برای انقلاب با هدف نهائی کمونیسم است. شکل های دیگر و متنوع سازمان یابی توده ها نیز مهم هستند. اما حزب فشرده ترین و مهمتر ترین تشکیلات توده ها و رهبری توده هاست. حزب مانند هر تشکیلات کهنه دیگر نیست. بلکه شکل فشرده و عالی تر سازمان یابی توده ها به مثابه پیشاهنگ انقلاب است.

<sup>۱</sup> در باره امکان انقلاب، سندی است در مورد انتر انتری انقلاب در کشوری مانند ایالات متحده آمریکا - تدارک و بالاخره آغاز جنگ انقلابی در شرایطی که امکان در هم شکستن قوای مسلح دولت حاکم و پیروز شدن در آن فراهم شده باشد؛ با هدف سرنگون کردن دولت حاکم و استقرار دولت سوسیالیستی نوین.